

سخنرانی خانم فرشید افشار *
در مراسم سالگرد فوت دکتر غلامحسین صدیقی

چهارشنبه نهم اردیبهشت سال ۱۳۸۸



به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

با اینهمه ابهت پاییزان
آن سان که برگ وار فرو ریزند
یاران به صحن غمزده ی باغ
هنگامه ای است تماشایی
وانگه چه اضطراب غریبی

اسطوره وار به یاد می آمیزند
پروازشان به اوج
تا بیکرانه جاویدان
تا آسمان آبی مینایی

(بخشی از یکی از اشعار خودم)

با عرض سلام خدمت حاضران در جلسه، چند سالی است که اتفاقی بس سترگ و تاسف بار بوقوع پیوسته است. سالهایی که چون دود و بخار و ابر و مه و دم به شتاب رفته است ولی اندوهی بس ژرف بر دلها باقی گذارده است.

سالها پیش در دوران جوانی و دانش آموزی، آوازه ی حرکت های آزادیخواهانه و مردمی رادمردی به نام دکتر صدیقی را می شنیدم و می خواندم (در باختر امروز، یادش به خیر دکتر حسین فاطمی) و هر گام او در حکومت ملی را مدد به پیشرفت راه پیروزی بر ستمکاری و برهه ای از درخشش تاریخ معاصر ایران می دانستم.

ولی سپس در معیت یکی از خادمان ملت و مبارزان راه آزادی، همسرم شادروان محمد حسن خرمشاهی که ارادتی به آن یار دیرین دکتر مصدق و آزادمردان داشت چند بار به مناسبت هایی به دیدار آن رادمرد شریف، زنده یاد دکتر صدیقی نائل شدم. هر بار دیدار ایشان در من جاذبه و نیرویی از بلند اندیشی، مردم دوستی، اخلاق، فحامت طبع و آرایش خیال و شکوه آرمانی باقی می گذارد و با خود می اندیشیدم، اینگونه رادمردان هستند که در اوج آسمان عزت چون شهابی فروزان می درخشند و پرتو درخشانی چون آفتاب تابان بر زیستگاه خود و بر صحنه زندگی مردم می افشانند.

تا رفت مرا از نظر آن نور جهان بین کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت

و حضور او و امثال او در عرصه اجتماع یک اتفاق خلقتی و در تداوم عشق خدایی به انسان بود. با قصد خدمت آمد و با اراده ای فروزان به مردم، سربلند زیستن، آزاده و سرافراز بودن را آموخت. به مخاطب «جان» می گفت و این کلام را از جان ادا می کرد و با جان آفرین میثاقی جاودانه بسته بود تا آنکه به جانان پیوست.

با عرض تکریم و ارادت مجدد خدمت بزرگوارانی که در این جلسه حضور دارند. جلسه بزرگداشت عزیزی از دست رفته، انسانی والا، دلسوز جامعه، فرزانه و مقاوم در پیگیری اهداف بزرگ انسانی. من در اینجا صرفاً نه به صفت و انگیزه شخصی بلکه بر اساس مسئولیت جمعی با آموزشهای آن رادمرد بزرگ در سازمان محترم جبهه ملی ایران، آینه وار بر اندوه و تاثیر جمع گرامی حاضر، حضور یافته ام. ولی انگیزه هر چه باشد، با عشق آمده ام. عشق به انسانی خدایی، عشق به آزادیخواهی و وطن دوستی و عشق به آرمان خواهی در مکتب والا مردمی که انگیزه شان سعادت ملت ایران (به بیان دکتر مصدق) و پیشرفت آن در عرصه جهانی بوده و هست. سالهایی چند گذشت که غمی بزرگ بر دل و جان دوستان و یاران ما سایه افکند و مردی بزرگ با تدین و تقوی – که نزد باری تعالی دارای کرامت و جایگاه والایی است، چنانکه خداوند فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقیکم –

شیفته میهن و سرافرازی وطن را از دست دادیم. زنده یاد دکتر صدیقی مردی که با پایمردی عزم پایداری در راه گذاشت و سختکوشانه مسیر آزادی طلبی و تلاش در جهت حفظ منافع جامعه و آرمان گرایی را با همه توان طی کرد و با تمام فراز و فرودها به توانایی برستیغ قله رفیع بلند اندیشی و اوج فضای خردورزی دست یافت. او با هر چه توان بود می اندیشید، می گفت و می نوشت. می آفروخت و می آموخت و در روند نیک اندیشی اثرگذار بود. جوانان مشتاقانه به جهت اعتلای آگاهی به دانش و خرد، مشتاقانه به او می پیوستند و سران و بزرگان خردمند جبهه ملی با همفکری او، فرزانه وار ارانه ی طریق می نمودند. در زمان حکومت ملی بدلیل شهامت، راستگویی، درست اندیشی و مبارزه با ستم شاهی بارها به زندان های سیاسی، این جایگاه خردمندان و ظلم ستیزان افتاد و هرگز از راه بخردانه خود عدول نکرد. غم رفتن او جانکاه بود.

بر شمع نرفت از گذر آتش دل، دوش آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت

من با دریغ و دردگویی و همسویی با سوگ سترگ خانواده ارجمند صدیقی و همسر محترم و شریف آن بزرگ مرد تاریخ و فرزندان برومند ایشان با آمرزش خواهی برای آن شادروان و تسلا به گرامیان خانواده، تبیین تهنیتی نیز برای آنان دارم که این مهم، پیام بنده و این جمع مبنی بر لزوم اعزاز بزرگی، شیفتگی و عاشقانه

زیستن و کار کردن زنده یاد دکتر صدیقی است، که هرگز آثار گرانقدر این شخصیت گرامی زوال و تاریکی ندارد و تا آینده ای دور نیز نام و کردار آن شخصیت والا در تاریخ سیاسی کشور ما به وضوح خواهد درخشید. من نمی توانم این حقیقت را باز نگویم که همفکری و هم قدمی همسر مرحوم حسن خرمشاهی و تبیین اندیشه های افرادی چون دکتر صدیقی توسط ایشان در من و دیگران (در حوزه ها و کمیته ها) تاثیر نافذی داشته و به پایداری در اهداف یاران می افزود و این که هر دوی آن رادمردان در اعتلای اهداف انسانی و عدالت خواهی تلاش پیگیری داشتند. (البته هر کدام در مقام خاص خود) در پایان تکمیل شعر فردوسی بزرگ را قرائت می کنم:

اگر مرگ داد است، بیداد چیست	ز داد اینهمه بانگ و فریاد چیست
اگر آتشی گاه افروختن	بسوزد عجب نیست زو سوختن
دم مرگ چون آتش هولناک	ندارد ز برنا و فرتوت پاک
در این جای رفتن نه جای درنگ	بر اسب قضا گر کشد مرگ تنگ

* کارشناس ارشد حقوق و پژوهشگر باسابقه ی دانشگاه تهران، وکیل پایه یک و کارشناس رسمی دادگستری -
عضو هیات رئیسه شورای مرکزی جبهه ملی ایران